

## موش گرسنه

یکی بود، یکی نبود. موشی در صحرا زندگی می کرد. روزی گرسنه شد و به باغی رفت. سه تا سیب گیر آورد و خورد. بادی وزید و برگ های درخت سیب کنده شد و بر سرش افتاد. موش عصبانی شد و برگ ها را هم خورد. از باغ بیرون آمد. دید مردی سطل آب در دست به خانه اش می رود. گفت: آهای مرد! توی باغ سه تا سیب خوردم، باد آمد برگ هایش را به سرم ریخت، آن ها را هم خوردم. الانه تو را هم می خورم.

مرد گفت: با سطل می زنم تو سرت، جابجا می میری.

موش گرسنه مرد را گرفت و قورت داد. رفت و رفت تا رسید به جایی که تازه عروسی داشت آتش چرخانش را می گرداند. موش گفت: آهای عروس خانم، رفتم به باغ سه تا سیب خوردم، باد آمد برگ ها را ریخت، آن ها را هم خوردم، مرد سطل به دست را خوردم. الان تو را هم می خورم.

عروس گفت: با آتش چرخان می زنم تو سرت کباب می شوی.

موش گرسنه عروس خانم را هم قورت داد و راه افتاد تا رسید به جایی که دخترها نشسته بودند و گلدوزی می کردند. موش گفت: آهای دخترها، رفتم به باغ سه تا سیب خوردم، باد آمد برگ ها را ریخت، آن ها را هم خوردم، مرد سطل به دست را خوردم، عروس خانم را خوردم. الان شماها را هم می خورم.

دخترها گفتند با سوزن های مان چشم هایت را در می آوریم.

موش گرسنه آن ها را هم قورت داد و راهش را کشید و رفت. رفت و رفت تا رسید پیش پسرهایی که تیله بازی می کردند. گفت: آهای پسرها، رفتم به باغ سه تا سیب خوردم. باد آمد برگ ها را ریخت، آن ها را هم خوردم، مرد سطل به دست را خوردم، عروس خانم را خوردم، دخترهای گلدوز را خوردم. الان شما را هم می خورم.

پسرها گفتند: آهای موش مردنی، تیله بارانت می کنیم، ها!  
 موش گرسنه پسرها را هم قورت داد و گذاشت رفت. آخرسر رسید به يك پیرزن.  
 گفت: آهای پیرزن، رفتم به باغ سه تا سیب خوردم. باد آمد برگ ها را ریخت، آن ها  
 را هم خوردم، مرد سطل به دست را خوردم، عروس خانم را خوردم، دخترهای گلدوز  
 را خوردم، پسرهای تیله باز را خوردم. الان تو را هم می خورم، نوبت تست.  
 پیرزن کمی فکر کرد و گفت: ننه جان، من همه اش پوست و استخوانم. تو را سیر  
 نمی کنم. دیشب «دویماج<sup>۱</sup>» روغن درست کرده ام بگذار برم بیاورم آن را بخور.  
 موش گفت: خیلی خوب برو اما زود برگرد.

پیرزن گریه ی براق چاق و چله ای داشت بسیار زیر و زرنک. رفت به خانه اش و  
 گریه اش را گذاشت توی دامنش و برگشت و تا رسید نزدیک موش. گفت: بیانه،  
 بگیر بخور.

و گریه را ول داد به طرف موش. موش تا چشمش به گریه افتاد در رفت. گریه  
 دنبالش گذاشت اما نتوانست بگیردش، موش رفت توی سوراخی قایم شد. گریه به دم  
 سوراخ نشست و کمین کرد. مدتی گذشت و سر و صدا خوابید. موش اینور و آنور را  
 نگاه کرد، گریه را ندید خیال کرد خسته شده رفته است. یواش سرش را از سوراخ  
 درآورد اما گریه دیگر مجال فرار کردن به او نداد، چنگالش را زد و موش را گرفت و  
 شکمش را پاره کرد. آن وقت مرد سطل به دست بیرون آمد، عروس خانم بیرون آمد.  
 دخترهای گلدوز و پسرهای تیله باز بیرون آمدند و هر کدام برای گریه چیزی آوردند  
 که بخورد و بیشتر چاق و چله شود.

اوخویانلارین آغزی- بورنو وارا اولسون!

<sup>۱</sup> - غذایی است که معمولا از نان بیات و پنیر یا روغن درست می شود. غذای سرد  
 فقیرانه ای است که مادرها برای قناعت و استفاده از خرده نان های بیاتی که ته سفره جمع  
 می شود، درست می کنند.